

## سندیکاها در عصر زوال امپریالیستی

نوشته ی زیر به هنگام قتل لنون تروتسکی (به دست فرستاده ی استالین در ۱۹۴۰) روی میز کار او یافت شد. علی رغم این که با مرگ وی این نوشته نیز ناتمام باقی ماند، به خاطر اهمیت تجزیه و تحلیلی که حول ماهیت سندیکاها در دوران امپریالیزم ارائه داده، بخش اول آن را در نشریه «کندوکاو» به فارسی منتشر گردید، و بخش آخر که به عملکرد سندیکاها ی خاصی در اروپا و آمریکا پرداخته بود، به خاطر کمبود جا حذف شد. با ترجمه ی بخش دوم آن در نشریه ی «کارگر میلیتانت»، این متن تکمیل گردیده و اکنون در دسترس مخاطب است.

در رشد و یا دقیق تر بگوئیم، در انحطاط سازمان های سندیکائی مدرن در سراسر جهان وجه مشترکی موجود است: و این وجه مشترک همان نزدیکی و ادغام آن ها با قدرت دولتی می باشد.

این روند، به یک سان مشخصه ی سندیکاها ی بی طرف، سوسیال دموکرات، کمونیست و آنارشیست است. این امر به تنهایی نشان می دهد که گرایش آمیختن با دولت متعلق به این و یا آن مسلک نبوده بلکه نتیجه ی شرایط اجتماعی مشترک تمام سندیکاهاست.

سرمایه داری انحصاری، نه بر پایه ی رقابت و ابتکار خصوصی بلکه بر پایه ی فرماندهی مرکزی استوار شده است. باندهای سرمایه دار در رأس تراست های قدرتمند، سندیکاها ی کارفرمایان، کنسرسیوم های بانکی و غیره زندگی اقتصادی را در همان سطحی کنترل می کنند که قدرت دولتی آن را کنترل می کند و هر لحظه به همکاری با آن رو می آورند. نتیجه این که، سندیکاها در مهم ترین شاخه های صنعتی امکان استفاده از رقابت میان کارخانه های مختلف را از دست می دهند.

آن‌ها باید با یک حریف سرمایه دار تمرکز یافته که به غایت با قدرت (قدرت دولتی-م) پیوند خورده است روبرو شوند. ضرورت تطبیق سندیکاها با دولت سرمایه داری و ضرورت مبارزه برای همکاری با آن دولت نیز- در شرایطی که سندیکاها مواضع اصلاح طلب اتخاذ می‌کنند، یعنی خود را با مالکیت شخصی تطبیق می‌دهند- از همین جا ناشی می‌شود. از نقطه نظر بوروکراسی جنبش سندیکائی وظیفه‌ی اصلی رها ساختن دولت از نفوذ سرمایه داری است که باید با تضعیف وابستگی آن به تراست‌ها، و با جلب آن به طرف سندیکاها صورت بگیرد. این موضع با موقعیت اجتماعی اشرافیت کارگری و بوروکراسی کارگری که برای به دست آوردن خرده نانی از سودافزونه‌ی سرمایه داری امپریالیستی مبارزه می‌کنند، کاملاً هماهنگی دارد.

بوروکرات‌های کارگری، در بحث‌هایشان، هر آن چه از دستشان بر می‌آید انجام می‌دهند تا به دولت "دموکراتیک" اثبات کنند که تا چه اندازه در دوران صلح و به خصوص در زمان جنگ، شایسته و ضروری اند. فاشیسم با تبدیل سندیکاها به نهادهای دولتی، ابتکار جدیدی به خرج نداده، بلکه صرفاً تمام گرایش‌های درونی امپریالیسم را تا غایت خود پیش می‌راند.

دولت‌های مستعمره و نیمه مستعمره، نه زیر سلطه‌ی سرمایه داری محلی، بلکه زیر سلطه‌ی امپریالیسم خارجی هستند. با این وجود، این امر ضرورت روابط مستقیم روزمره و عملی میان سرمایه داران بزرگ و حکومت‌ها- حکومت‌های مستعمره و نیمه مستعمره- را که در واقع به آنان وابسته اند، نه تنها نفی نمی‌کند، بلکه تقویت نیز می‌کند.

از آن جا که سرمایه داری امپریالیستی است که در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره یک قشر اشرافیت و بوروکرات کارگری ایجاد می‌کند، این قشر خواهان حمایت حکومت‌های مستعمره و نیمه مستعمره به مثابه حامی و قیم و گاهی نیز

هم چون حکم می شود. این مهم ترین پایه ی اجتماعی ماهیت بنیادینستی و نیمه بنیادینستی حکومت ها در مستعمرات و به طور کلی در کشورهای "عقب مانده" را تشکیل می دهد. این هم چنین، پایه ی وابستگی سندیکاها ی اصلاح طلب به دولت نیز هست.

در مکزیک، سندیکاها توسط قانون به نهاد های نیمه دولتی تبدیل شدند. و نتیجتاً یک شکل نیمه استبدادی را ایجاد کرده اند. بر طبق برداشت قانونگذاران، دولتی کردن سندیکاها در جهت منافع کارگران، و به هدف تضمین نفوذ آن ها در زندگی حکومتی و اقتصادی انجام گرفته است. اما در شرایطی که دولت ملی تحت سلطه ی سرمایه داری امپریالیستی خارجی است، و از آن جا که این آخری امکان سرنگون ساختن دموکراسی بی ثبات و جایگزینی آن با یک دیکتاتوری فاشیست آشکار را دارد، تحت چنین شرایطی، قوانین مربوط به سندیکاها به سادگی می توانند به اسلحه ای در دست دیکتاتوری امپریالیستی تبدیل شوند.

### شعار برای استقلال سندیکاها

پس از آن چه گفته شد، این نتیجه گیری که سندیکاها در دوران امپریالیسم از سندیکا بودن خود چشم پوشی می کنند، در نظر اول ساده به نظر می رسد. این ها، دیگر عملاً جانی برای دموکراسی کارگری باقی نمی گذارند: دموکراسی ای که در دوران طلایی گذشته، هنگامی که تجارت آزاد در حیطه ی اقتصادی مسلط بود، روال زندگی درونی سازمان های کارگری را تشکیل می داد. بدون دموکراسی کارگری نمی توان مبارزه ای آزاد برای نفوذ بر اعضای سندیکاها داشت. و به این دلیل میدان اصلی فعالیت انقلابی در سندیکاها از میان می رود. با این همه، این چنین موضعی اساساً اشتباه است. ما نمی توانیم حیطه و شرایط فعالیتمان را به میل خود تعیین کنیم. مبارزه برای نفوذ در میان توده کارگران در یک دولت استبدادی و یا نیمه استبدادی بی نهایت مشکل تر از همین مبارزه در یک

دموکراسی است؛ این امر برای سندیکاها نیز، که سرنوشتشان تبلوری از تحولات دولت های سرمایه داری است صدق می کند. اما، ما نمی توانیم از فعالیت هایمان در بین کارگران آلمان دست بکشیم، تنها به این دلیل که رژیم استبدادی کار ما را بسیار سخت می کند. باز بنا به همین منطق، نمی توانیم از مبارزه در درون سازمان های اجباری کار (سندیکاهای فاشیستی- م) که فاشیزم ایجاد می کند چشم پوشی کنیم. و به دلیل ارجح، نمی توانیم از یک کار با قاعده و مرتب (سیستماتیک) در سندیکاهای نوع انحصارگرا و یا نیمه انحصارگرا، فقط به خاطر این که مستقیم و یا غیرمستقیم، به دولت کارگری (شوروی) وابسته اند، و یا این که بوروکراسی انقلابیون را از امکان فعالیت آزاد در این سندیکاها محروم می کند، صرف نظر کنیم. ضروری ست که مبارزه را در همه ی این شرایط مشخص که توسط تحولات قبلی، منجمله اشتباهات طبقه ی کارگر و جنایات رهبرانش، ایجاد شده، هدایت کنیم. در کشورهای فاشیست و نیمه فاشیست امکان انجام هیچ فعالیت انقلابی جز از نوع مخفی، غیرقانونی و دسیسه جویانه وجود ندارد. در سندیکاهای انحصارگرا امکان انجام هیچ فعالیتی جز فعالیت مخفی وجود ندارد. ضروری ست که ما خود را با شرایط مشخص سندیکاها در هر کشوری تطبیق دهیم، تا توده ها را نه تنها بر علیه سرمایه داران بلکه هم چنین بر علیه رژیم غیردموکراتیک حاکم بر خود سندیکاها و بر علیه رهبرانی که این رژیم را تحکیم می بخشند، بسیج کنیم. اولین شعار این مبارزه عبارت است از: *"استقلال کامل و بدون قید و شرط سندیکاها از دولت سرمایه داری"*. و معنای این شعار چنین است: مبارزه برای تبدیل سندیکاها به نهاد توده های استثمار شده و نه نهاد اشرافیت کارگری.

شعار دوم این است: *"دموکراسی درون سندیکا"*. این شعار مستقیماً از شعار اول منتج می شود، و پیش شرط تحقق آن آزادی کامل سندیکاها نسبت به دولت امپریالیستی و یا دولت مستعمره می باشد.

## تروتسکی سندیکاها در عصر زوال امپریالیستی

به عبارت دیگر، در دوران حاضر سندیکاها نمی توانند هم چون دوران رقابت آزاد سرمایه داری، نهادهای ساده ی دموکراسی باشند و نمی توانند بیش از این از لحاظ سیاسی بی طرف باقی بمانند، یعنی نمی توانند تنها به دفاع از منابع روزمره ی طبقه ی کارگر بسنده کنند. آن ها نمی توانند بیش از این آنارشیزم باقی بمانند، یعنی نفوذ تعیین کننده دولت را در زندگی مردم و طبقات نادیده بگیرند.

سندیکاها نمی توانند بیش از این اصلاح طلب باقی بمانند، زیرا که شرایط عینی امکان اصلاحات جدی و درازمدت را نمی دهد. سندیکاها ی دوران ما می توانند یا به عنوان ابزار درجه دوم سرمایه داری امپریالیستی برای به اطاعت در آوردن زحمتکشان و جلوگیری از انقلاب خدمت کنند و یا برعکس، تبدیل به ابزار جنبش انقلابی پرولتاریا بشوند.

بی طرفی سندیکاها کاملاً و به شکلی غیرقابل بازگشت متعلق به گذشته است، و همراه با "دموکراسی" آزاد بورژوازی از بین رفته است.

از آن چه گفته شد به روشنی نتیجه گرفته می شود که علی رغم انحطاط مداوم سندیکاها و ادغام فراینده شان در دولت امپریالیستی نه تنها از اهمیت فعالیت در حیطه سندیکاها کاسته نشده، و همانند قبل از این اهمیت برخوردار است، بلکه حتی این فعالیت به نوعی تبدیل به یک فعالیت انقلابی شده است. هدف این فعالیت مانند گذشته، اساساً مبارزه برای نفوذ در طبقه ی کارگر است. هر سازمان، حزب یا گرایشی که به خود اجازه دهد موضعی اتمام حجت طلبانه نسبت به سندیکاها داشته باشد، یعنی در واقع به طبقه ی کارگر پشت کند، صرفاً به این دلیل که از سازمان های آن خوشش نمی آید، محکوم به انقراض است. و باید گفت که سزاوار چنین سرنوشتی نیز هست.

از آن جا که نقش اصلی در کشورهای عقب مانده نه توسط سرمایه داری ملی بلکه سرمایه داری خارجی اجرا می شود، بورژوازی ملی در جایگاه اجتماعی و موقعیت اجتماعی نازل تری نسبت به رشد صنعت قرار دارد. از آن جا که

سرمایه داری خارجی کارگر وارد نمی کند، بلکه مردم محلی را پرولتاریزه می کند، پرولتاریای ملی به سرعت مهم ترین نقش را در زندگی کشور بازی می کند. تحت این شرایط حکومت ملی، تا آن جا که سعی می کند در مقابل سرمایه ی خارجی مقاومتی نشان دهد، مجبور است کمابیش به پرولتاریا تکیه کند. برعکس زمانی که حکومت های این کشورها فکر کنند که همکاری با سرمایه خارجی هم اجتناب ناپذیر و هم پُر منفعت است، سازمان های کارگری را متلاشی کرده و رژیمی استبدادی مستقر می کنند. بدین گونه، ضعف بورژوازی ملی، فقدان سابقه ی حکومت داخلی، و گسترش کم و بیش سریع پرولتاریا، اساس هر حکومت به اثبات دموکراتیک را به لزره در می آورد. حکومت های کشورهای عقب مانده، یعنی مستعمرات و نیمه مستعمرات، شکلی بناپارتیستی یا نیمه بناپارتیستی به خود می گیرند. با این تفاوت که بعضی سعی می کنند با جلب حمایت کارگران و دهقانان به سوی مسیری دموکراتیک جهت گیری کنند و دیگران نوعی دیکتاتوری نظامی و پلیسی مستقر می کنند. این امر سرنوشت سندیکاها را نیز تعیین می کند. یا تحت ریاست دولت قرار می گیرند، یا دچار سرکوبی ظالمانه می شوند. سرپرستی دولت خود تحت فشار دو عامل متضاد ضرورت می یابد: اول نزدیک شدن به کل طبقه ی زحمتکش و کسب پشتیبانی برای مقاومت در مقابل ادعاهای افراطی امپریالیزم، و دوم منضبط کردن کارگران از طریق قرار دادن آن ها تحت کنترل یک بوروکراسی.

### سرمایه داری انحصاری و سندیکاها

سرمایه داری انحصاری هر چه کم تر و کم تر حاضر به کنار آمدن با استقلال سندیکاهاست. و از بوروکراسی اصلاح طلب و اشرافیت کارگری- که ته مانده های

سفره ی او را جمع می کنند، می خواهد که هر دو در انظار کارگران تبدیل به پلیس سیاسی او بشوند.

اگر این امر تحقق نیابد بوروکراسی کارگری از بین رفته و جای آن را فاشیست ها می گیرند. بنابراین تمام مساعی اشرافیت کارگری در خدمت امپریالیزم، نمی تواند او را برای مدت زیادی از تلاشی مصون بدارند.

شدت یافتن تضادهای طبقاتی در هر کشور و تخصصات میان ملل، شرایطی را ایجاد می کند که در آن سرمایه داری امپریالیست دیگر نمی تواند (یعنی در مقطع خاصی)، بوروکراسی اصلاح طلب را تحمل کند، مگر این که این بوروکراسی مستقیماً به عنوان سهام دار، سهام داری کوچک ولی فعال، در شرکت های امپریالیستی، در نقشه ها و برنامه های آن ها، چه در سطح کشوری و چه در سطح جهانی شرکت کند. سوسیال-رفورمیزم، صرفاً برای تمدید مهلت حیاتش و نه هیچ چیز دیگر، باید به سوسیال-امپریالیزم تبدیل شود، چرا که با تعقیب راهی که در پیش گرفته عموماً چاره دیگری برایش باقی نمی ماند.

آیا این به این معناست که در دوران امپریالیزم وجود سندیکاها مستقل به طور کلی ناممکن است؟ طرح سوال به این شکل، اما، اساساً اشتباه است.

آن چه ناممکن است، وجود سندیکاها *اصلاح طلب* مستقل یا نیمه مستقل می باشد. ((اما وجود)) سندیکاها *انقلابی* مستقل که نه تنها پشتیبان پلیس امپریالیستی نیستند، بلکه وظیفه ی سرنگونی نظام سرمایه داری را در مقابل خود می گذارند، کاملاً امکان پذیر است. در دوران گنبدگی امپریالیزم، سندیکاها تنها زمانی می توانند مستقل باشند که آگاهانه و در عمل ارگان های انقلاب کارگری باشند. در این راه، برنامه ی انتقالی که توسط آخرین کنگره ی بین الملل چهارم تصویب شده نه تنها برنامه ی عمل حزب، بلکه در خطوط اصلی اش، برنامه ی عمل سندیکاها نیز هست.

\* \* \*

در جنبش سندیکایی سرتاسر جهان در دوره ی اخیر، باید شاهد چرخش به راست و سرکوب دموکراسی درونی بود. در انگلستان، «جنبش اقلیت» در سندیکاها، درهم شکسته شده است (البته نه بدون همکاری مسکو)؛ رهبران جنبش سندیکایی، امروز، به خصوص در حوزه ی سیاست خارجی، عمال و کارگزاران مطیع «حزب محافظه کار» هستند. در فرانسه، فضایی برای وجود مستقل سندیکاها ی استالینیستی وجود نداشت؛ آن ها با سندیکاها ی به اصطلاح آنارکو-سندیکالیست به رهبری ژونو متحد شدند و در نتیجه ی این وحدت، یک چرخش عمومی از سوی سندیکاها نه به چپ، که به راست صورت گرفت. رهبری «ث ژت» (CGT) آشکارترین و مستقیم ترین کارگزار سرمایه داری امپریالیستی فرانسه است.

در ایالات متحده، جنبش سندیکالیستی از توفانی ترین تاریخ سال های اخیر عبور کرده است. ظهور «سی آی او» (CIO)، گواهی بی چون و چرا از وجود گرایش های انقلابی در درون توده های کارگر است. با این حال گویاترین و قابل توجه ترین واقعت این است که سازمان جدید سندیکاها ی «چپ گرا» زودتر از آن که به آغوش آهنگین دولت امپریالیستی بیافتد، بنیان گذاشته نشد. مبارزه میان بالایی ها، بین فدراسیون قدیم و جدید، تا حد زیادی قابل تقلیل به مبارزه برای همدردی با و حمایت از روزولت و کابینه ی او است.

گویایی تصویر تغییر و تحول یا انحطاط جنبش سندیکاها در اسپانیا، هرچند به معنایی دیگر، کم تر نیست. در سندیکاها ی سوسیالیست، تمامی عناصر اصلی که تا درجه ای نماینده ی استقلال جنبش اتحادیه های کارگری بودند، بیرون رانده شدند. در ارتباط با اتحادیه های آنارکو-سندیکالیست، این اتحادیه ها به ابزار جمهوری خواهان بورژوا تبدیل شدند؛ رهبران آنارکو-سندیکالیست، به وزرای



بورژوازی محافظه کار بدل گشتند. این واقعیت که دگرذیسی مذکور در شرایط جنگ داخلی رخ داد، از اهمیت آن نمی‌کاهد. جنگ، تداوم عیناً همان سیاست‌ها است. فرایندها را شتاب می‌بخشد، خصوصیات بنیادی آن‌ها را آشکار می‌کند، هر آن چه را که پوسیده، نادرست و چندپهلوی و گنگ است نابود می‌کند و هر آن چه را که حیاتی و اساسی است، آشکار. چرخش سندیکاها به راست، به دلیل تشدید تناقضات طبقاتی و بین‌المللی بود. رهبران جنبش سندیکایی حس کردند، یا فهمیدند، یا قرار بود بفهمند، که اکنون دیگر زمان وارد شدن به بازی اپوزیسیون نیست. چرا که هر حرکت اعتراضی در درون جنبش سندیکایی، به خصوص در بین بالایی‌ها، خطر برانگیختگی یک جنبش توفانی توده‌ای و ایجاد دشواری‌هایی برای امپریالیسم ملی را دارد. از این جاست که چرخش به راست سندیکاها و سرکوب دموکراسی کارگری در درون اتحادیه‌ها نشأت می‌گیرد. خصلت اصلی، یعنی چرخش به سوی رژیم تمامیت‌خواه، از جنبش کارگری کل جهان عبور می‌کند.

ما باید هم چنین‌ها را هم به یاد بیاوریم، جایی که جنبش رفورمیستی و سندیکایی نه فقط یک گروه قابل اتکا برای سرمایه‌داری امپریالیست، که یک سازمان به اصطلاح آنارکو-سندیکالیست نیز بود که عملاً تحت کنترل حکومت امپریالیستی قرار داشت. دبیر این سازمان، «اشنیف لیت» با وجود همدردی‌های افلاطونی خود نسبت به انترناسیونال چهارم، به عنوان معاون در پارلمان‌ها، به شدت حواسش جمع بود تا مبادا خشم و غضب حکومت دامن سازمان سندیکالیستی او را بگیرد.

\* \* \*

در ایالات متحده، وزارت کار با بوروکراسی چپ‌گرای خود، وظیفه‌اش را انقیاد جنبش اتحادیه‌های کارگری به دولت دموکراتیک قرار داده و باید گفت که این وظیفه تاکنون با موفقیت‌هایی حل شده است.

\* \* \*

ملی کردن راه آهن و میدان های نفتی در مکزیک، البته هیچ چیز مشترکی با سوسیالیزم ندارد. این، اقدامی از سوی سرمایه داری دولتی در یک کشور عقب مانده است که به این شکل در جستجوی دفاع از خود در برابر امپریالیزم خارجی از یکسو و پرولتاریای خود از سوی دیگر می باشد. مدیریت راه آهن، میادین نفتی، و غیره، از طریق سازمان های کارگری هیچ شباهتی با کنترل کارگری بر صنعت ندارد، چرا که در ماهیت امر، مدیریت از طریق بوروکراسی عملی می شود که مستقل از کارگران است، اما در عوض، کاملاً وابسته به دولت بورژوازی است. این ابزار از طرف طبقه ی حاکم، هدف منضبط کردن طبقه ی کارگر را دنبال می کند تا آن را برای خدمت به منافع مشترک دولت- که در سطح، به نظر می رسد با منافع خود طبقه ی کارگر درهم می آمیزد- سختکوش تر سازد. در واقعیت امر، همه ی وظیفه ی بورژوازی، شامل نابودی سندیکاها به عنوان ارگان های مبارزه ی طبقاتی و در عوض جایگزینی آن با بوروکراسی سندیکایی به عنوان ارگان رهبری دولت بورژوازی بر کارگران است. در این شرایط، وظیفه ی پیشناز انقلابی، پیش بردن مبارزه برای استقلال کامل سندیکاها و برای معرفی کنترل واقعی کارگری بر بوروکراسی فعلی اتحادیه ای است که به دستگاه اداری راه آهن، بنگاه های نفت و نظایر آن تبدیل شده است.

\* \* \*

رویدادهای دوره ی اخیر (قبل از جنگ) با وضوح خاص آشکار کرده اند که آنارشیزم- که در تنوری، همواره فقط لیبرالیسمی است که به افراط و تفریط های خود کشیده شده- در عمل، تبلیغات مسالمت آمیز در درون جمهوری دموکراتیک بود که حفاظت از این جمهوری را می طلبید. اگر ما اقدامات تروریستی انفرادی و غیره را کنار بگذاریم، آنارشیزم به عنوان نظامی از جنبش توده ای و سیاست ها، تنها خوارک تبلیغاتی را تحت حفاظت مسالمت آمیز از قوانین ارائه کرد. در شرایط

بحران، آنارشیست ها همواره نقطه ی مقابل آن چرا که در زمان های صلح آموخته بودند، انجام دادند. مارکس خود در ارتباط با کمون پاریس همین نکته را خاطر نشان کرد. و همین در مقیاسی به مراتب عظیم تر در تجربه ی انقلاب اسپانیا تکرار شد.

\* \* \*

اتحادیه های دموکراتیک در معنای قدیمی اصطلاح، یعنی هیئت هایی که گرایش های مختلف در چارچوب یک سازمان توده ای واحد کم و بیش آزادانه مبارزه می کردند، دیگر نمی توانند وجود داشته باشند. درست همان طور که باز گرداندن دولت بورژوا-دمکراتیک ناممکن است، بازگرداندن دموکراسی کارگری قدیمی نیز ناممکن است. سرنوشت یکی، سرنوشت دیگری را بازتاب می دهد. در واقع، استقلال سندیکاها در معنای طبقاتی، در مناسبات آن ها با دولت بورژوایی، در شرایط کنونی تنها می تواند با یک رهبری انقلابی کامل تضمین شود، یعنی رهبری انترناسیونال چهارم. این رهبری، طبیعتاً می تواند و باید اتحادیه ها را به بالاترین دموکراسی قابل تصور تحت شرایط مشخص کنونی مجاب کند، اما بدون رهبری سیاسی انترناسیونال چهارم، استقلال سندیکاها ناممکن است.

لئون تروتسکی

۱۹۴۰

ترجمه: آرام نوبخت

منبع: آرشیو مارکسیست ها در اینترنت

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: [yasharazarri@gmail.com](mailto:yasharazarri@gmail.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۹۴